

بررسی خلیج فارس از نگاه جغرافیای تاریخی مسلمانان؛ مطالعه موردی: مسالک و ممالک اصطخری

مهدی شاهین^۱، اسماعیل سپهوند^۲، فرزاد خوش آب^۳

چکیده

آثار و متون بسیاری از جغرافی‌نگاران مسلمان در شناخت جغرافیای ممالک اسلامی و از جمله دریاهایی که در قلمرو سرزمین‌های اسلامی واقع شده بودند، بر جای مانده است. از جمله این آثار می‌توان به "مسالک و ممالک" اثر ابراهیم بن محمد، ابواسحاق کرخی اصطخری (م ۳۴۶. ق). که از نخستین جغرافی‌نویسان ایرانی مسلمان در قرن چهارم هجری در ایران به شمار می‌رود، را نام برد. این اثر که توسط یک مؤلف گمنام در قرن پنجم هجری ترجمه شده و به نوبه خود به موقعیت خلیج فارس اشاره دارد. در بسیاری از منابع جغرافیایی مربوط به مناطق اسلامی، خلیج فارس و اهمیت آن با نام دریای پارس، بحر پارس و ... آورده شده است. این متون علاوه بر ارزش جغرافیایی، از نظر تاریخی، سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ... دارای اهمیت فراوانی هستند و باید به طور جدی مورد بررسی قرار گیرند تا ارزش آن‌ها بیشتر آشکار شود. "مسالک و ممالک" از جمله متون وزین اوایل قرن چهارم هجری است که برای بررسی جغرافیایی بسیاری از مناطق ایران در آن عهد دارای اهمیت اساسی است و در این تحقیق با هدف شناخت جغرافیای تاریخی خلیج فارس در آن مقطع، این دریای ایرانی مورد بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: اصطخری، مسالک و ممالک، خلیج فارس، جغرافیای تاریخی.

-
- ۱- استادیار و عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه لرستان، shahin4382@yahoo.com
 - ۲- دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه لرستان، esy.sepah@yahoo.com
 - ۳- کارشناسی ارشد تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه محقق اردبیلی، farzad.69.fk@gmail.com

مقدمه

خلیج فارس نامی است که در متون تاریخی به کرات به آن اشاره رفته است. جغرافی‌نگارانی مانند یعقوبی، ابن‌خردادبه، اصطخری، ابن‌بکران، انصاری دمشقی و ... در دنیای اسلام و در ایران دارای شهرت و جایگاه ویژه‌ای بوده و هستند. آن‌ها در منابع جغرافیایی خویش همواره از خلیج فارس با عنوان دریای فارس یاد کرده‌اند. در پرداختن به موقعیت ویژگی‌ها و شگفتی‌های خلیج فارس از لابه‌لای متون جغرافیایی مسلمانان لازم است در مورد جغرافیای تاریخی؛ آن هم از دیدگاه منابع شرقی مربوط به جغرافی‌نگارانی که ذکر شد؛ مانند: مسالک و ممالک‌ها، البلدان‌ها و آثاری مانند جهان‌نامه، نخبه‌الدهر و ... این دریای ایرانی، مورد بررسی قرار گیرد. ردیابی جای‌نامها و مناطق مختلف که امروزه بعضی از آن‌ها یا تغییر نام پیدا کرده‌اند، یا وجود ندارند در منابع جغرافیایی مسلمانان کاری است که اهمیت زیادی دارد و با تکیه بر آثاری مانند "مسالک و ممالک" اصطخری می‌توان به این امر دست یافت. درباره‌ی خلیج فارس، آثار و منابع مختلفی تاکنون به چاپ رسیده است که ذکر آن‌ها باعث طولانی‌شدن کلام می‌شود؛ اما بررسی نام خلیج فارس در متون جغرافیایی و با تکیه بر نظرات جغرافی‌نگاران مسلمان ایرانی از دیدگاه‌های ویژه مانند مقایسه نظرات و نوشته‌های یک جغرافی‌نگار از جمله اصطخری با تکیه بر اثر جغرافیای تاریخی او و با دیگر آثار مهم جغرافیای تاریخی مسلمانان و ایرانیان مسلمان، مورد توجه است. "خلیج فارس در جغرافیای حافظ‌ابرو" تألیف عباس سرافرازی و "بررسی جغرافیای تاریخی خلیج فارس از دیدگاه ابن‌بکران" اثر شاهین و دیگران، "بررسی جغرافیای تاریخی خلیج فارس از منظر جغرافی‌نگاران مسلمان با تکیه بر تقویم‌البلدان" از اسماعیل سپهوند و مسعود آدینه‌وند از جمله مقالاتی است که به آن پرداخته‌اند. درباره‌ی شناخت اثر مسالک و ممالک اصطخری و دیدگاه‌های وی در خصوص جغرافیای تاریخی خلیج فارس، تاکنون تحقیق یا پژوهشی انجام نشده است. با توجه به تعمق در آثار کهن جغرافیایی مسلمانان و بررسی و غور در تحقیقات جدید در این پژوهش سعی شده اشارات این جغرافی‌نگار مسلمان ایرانی در رابطه با بررسی این "دریای پارسی" در چارچوب یک تحقیق با اشارات و نکات گفته شده از سوی سایر جغرافی‌نگاران مسلمان، صورت گیرد. این تحقیق به روش کتابخانه‌ای با تکیه بر اثر نامبرده و با شیوه توصیفی - تحلیلی در پی پاسخگویی با این سؤال است: اصطخری در اثر خویش جغرافیای تاریخی خلیج فارس را با تکیه بر موقعیت، رودها، کناره‌ها، جزایر و ... چگونه مورد ارزیابی قرار داده است؟ لذا در این اثر جغرافیایی به رودها، کناره‌های خلیج فارس، جزایر، بنادر، شگفتی‌ها و ... مربوط به این دریا، از دیدگاه اصطخری که از پیشقدمان علم جغرافیا در اسلام است، اشاره می‌شود که از اهمیت به‌سزایی در جغرافیا، تاریخ و به‌ویژه در حیطه جغرافیای تاریخی دارا است.

جغرافیای تاریخی

جغرافیای تاریخی امروزه به عنوان یکی از گرایش‌های علمی مورد توجه قرار گرفته است. برخی از محققان آن را زیر مجموعه جغرافیا، برخی دیگر آن را زیر مجموعه تاریخ و بعضی این گرایش علمی را هم مستقل از جغرافیا و هم مستقل از تاریخ به حساب می‌آورند، عده‌ای نیز بر آن هستند که آن را پیوند دهنده بین جغرافیا و تاریخ بدانند. منابع جغرافیایی مسلمانان به مانند البلدان‌ها، مسالک و ممالک‌ها و ... از جمله منابعی هستند که می‌توان آن‌ها را در حیطه جغرافیای تاریخی برشمرد (سپهوند و جهان‌میر، ۱۳۹۵: ۲۸).. زیرا بسیاری از متون کهن جغرافیایی را می‌توان در زمره جغرافیای تاریخی به شمار آورد و بر همین اساس بسیاری از جغرافی‌دانان قرون گذشته را از جمله پیشروان جغرافیای تاریخ‌نگاری دان است (احمدوند، ۱۳۸۸: ۴۲).

درباره این رشته علمی باید چنین گفت که جغرافیای تاریخی، شعبه‌ای از جغرافیا، مانند جغرافیای سیاسی یا اقتصادی نیست، شناخت منطقی تاریخ؛ شناخت تمام و کمال پس‌زمینه در حال تغییر طبیعی (فیزیکی). را ایجاد می‌کند که بر آن اساس حوادث تاریخ به وقوع پیوسته است. با وجود این می‌توان گفت کار اصلی جغرافیای تاریخی بازسازی جغرافیای گذشته است (معیری، ۱۳۸۶: ۱۴۲-۱۴۱). در واقع جغرافیای تاریخی ویژگی تاریخی مکان‌های خاص را برجسته می‌کند. در واقع جغرافیای تاریخی بر الگوهای جغرافیایی و فرایندهای جغرافیایی متمایز و متنوع که در مکان‌های خاصی تشخیص دادنی هستند تأکید می‌کند و در پی آن است که مکان‌ها را درون زمینه‌های تاریخی خودشان قرار دهد (بیکر، ۱۳۹۲: ۳۴۴). البته جغرافی‌دانان تاریخی گمان نمی‌کردند بتوانند گذشته واقعی را بازسازی کنند؛ اما چنین تشخیص می‌دادند که هر بررسی جغرافیای تاریخی شامل گزینه‌ای از واقعیت‌هاست (گلکه، ۱۳۷۹: ۲۷/۱).

به عقیده نوشته قائم‌مقامی جغرافیای تاریخی شعبه‌ای از جغرافیای انسانی است که در آن از تقسیم و انتقال نژادها، اختلاط ملل، زبانها و تمدن‌ها گفتگو می‌شود (قائم‌مقامی، ۱۳۵۱: ۱۶). از طرفی به نوشته گلکه، هیچ مبنایی منطقی برای بازشناختن جغرافیای تاریخی از تاریخ وجود ندارد (گلکه، ۱۳۷۹: ۴۴/۲).

جغرافیا را با تاریخ مناسبتی دیرین و گذشته‌ای ممزوج است. همگامی و همپایی این دو رشته از علوم انسانی در پاره‌ای از موارد چنان است که اذهان ساده غیرعلمی بعضاً جا و بی‌جا این دو کلمه را به ترادف و حتی قائم‌مقامی آنها را به جای یکدیگر در نوشته‌ها و گفته‌های خود به کار می‌برند. "تاریخ"، علم بررسی زندگی نوع بشر است و این زندگی و این نوع بشر بر بستری جغرافیایی غنوده‌اند. صحنه زندگی و حوادث نوع انسان قلمروهای جغرافیایی است و بنابراین عرصه جغرافیا در زیر پای تاریخ به بحث کشیده شده، به این ترتیب جغرافیا بستر تاریخ می‌شود. به عبارت دیگر

حوادث تاریخی موقوف به مکانی معین و این مکان در عقد طبیعی مناطق و نواحی جغرافیایی است (ودیعی، ۱۳۴۸: ۱۹۲-۱۹۱). اما امروزه مباحث تاریخ و جغرافیا هر یک دانشی جداگانه و مستقل هستند، پیوستگی‌های بسیار استوار با هم دارند و در پاره‌ای از موارد با یکدیگر ممزوج و ترکیب می‌شوند که تفکیک آن‌ها از یکدیگر کار دشوار است و این وضعیت خود بدین سبب است که اولاً در گذشته‌های دور، جغرافیا به علت اینکه گسترش و توسعه‌ای نداشت و به صورت یک علم شناخته نمی‌شد و جزو تاریخ به شمار می‌آمد، دوماً چون زمین محدوده جغرافیایی است و خود بستر رویدادها و حوادثی است که مضمون و محتوای تاریخ هستند، توصیف وقایع در محل وقوع آن‌ها همیشه لازم و ملزوم یکدیگر است (قائم‌مقامی، ۱۳۵۱: ۱۷).

از دیگر مسائل مهم جغرافیای تاریخی؛ پدیده مرزها یا حدود و ثغور محیط زیست انسان‌ها و تمدن‌های بشری است. کوه‌ها، جنگل‌ها، دریاها، رودخانه‌ها و مانند این‌ها پدیده‌های شناخته شده‌ای هستند که از روزگاران قدیم میان گروه‌های سازمان‌یافته انسانی فاصله انداخته‌اند، به همین خاطر لازم است که مکان‌ها و نواحی از این نظر مورد بررسی قرار گیرند (پورآرین، ۱۳۸۶: ۱۸۹). به عبارتی می‌توان گفت در رابطه با علم جدیدی به نام جغرافیای تاریخی که به اصطلاح بعضی پیوند بین جغرافیا و تاریخ است، باید بیان کرد که این‌گونه نیست و این علم فراتر از این دو علم و در واقع هم جغرافیا و هم تاریخ زیرمجموعه این علم است (سپهوند و جهان‌میر: ۲۷). جغرافی‌نگارانی همچون یعقوبی، ابن‌خردادبه، اصطخری، ابن‌بکران، انصاری دمشقی و ... دارای شهرت خاصی هستند که منابع آن‌ها را می‌توان با عنوان جغرافیای تاریخی مطرح کرد، زیرا در آثار خویش هم جغرافیا و هم تاریخ را مورد توجه قرار داده‌اند. با تداوم سنت جغرافی‌نویسی از قرن سوم تا قرون بعد همچنان این امر صورت می‌گرفت. به همین خاطر می‌توان منابع جغرافیایی مسلمانان را زیرمجموعه جغرافیای تاریخی معرفی کرد (سپهوند و آدینه‌وند، ۱۳۹۵: ۲). در این پژوهش سعی شده است موقعیت خلیج فارس از این دیدگاه ویژه، یعنی دیدگاه اصطخری با تکیه بر "مسالک و ممالک" مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد.

مسالک و ممالک اصطخری

جغرافی‌نویسی منظم از آغاز قرن چهارم به عرصه ظهور می‌رسد و باید چنین گفت که جغرافی‌نویسان این قرن هر یک از ممالک اسلامی را به حد کفایت وصف کرده و ضمناً از راه‌های آن ممالک به طور کلی و جداگانه سخن به میان آورده‌اند (لسترنج، ۱۳۳۷: ۱۵). ابراهیم بن محمد، ابواسحاق کرخی (م ۳۴۶. ق). نخستین جغرافی‌نویس اسلامی، اهل شهر اصطخر فارس بود. وی در سال ۳۴۰. ق سفر خویش را آغاز کرد و از سواحل اقیانوس اطلس تا هند را در نوردید و دو اثر گران‌بها به یادگار نهاد.

وی را پیشگام جغرافی‌نویسان مسلمان شمرده‌اند. از آثار او می‌توان به مسالک و ممالک و صورالاقالیم اشاره کرد (صدری‌افشار، ۱۳۴۵: ۲۵؛ تهامی، ۱۳۸۶: ۴۹۹/۱). قدیمی‌ترین نویسندگان در اواسط قرن سوم هجری می‌زیستند و اولین دسته کتاب‌هایی که مسلمانان در موضوع جغرافیا نوشته‌اند به شکل مسالک است. کتب مسالک کتاب‌هایی است که در خصوص راه‌ها و فاصله‌ها و مسافت شهرها و منزلگاه‌هاست و از شهرهایی که بر سر این راه‌ها واقع گردیده‌اند، گفتگو به میان می‌آورند و از تاریخ و ویژگی‌های آن شهرها کم و بیش اطلاعاتی به دست می‌دهد (لسترنج: ۱۳). اثر اصطخری یعنی مسالک و ممالک که محصول سیاحتی چهارساله است در سال ۳۰۷. ق فراهم آمد و باید گفت به فرهنگ اسلام غنا بخشید. اصطخری ممالک اسلامی را به ۱۹ منطقه تقسیم و مشخصات جغرافیایی و سوابق تاریخی مسافتات بلاد هر منطقه را شرح داده است. علاوه بر آن اطلاعات ارزشمندی دربارهٔ مردم چین، مغولستان و ترکان به دست می‌دهد. اصطخری تا سال ۳۴۰ هجری حیات داشته است. ترجمه کتاب صورالاقالیم وی توسط جی. اچ. مولر^۱ در سال ۱۲۱۸. ش در گوت‌ها^۲ از بلاد آلمان و اصل عربی آن در سال ۱۲۴۹. ش به همت دی گوئجک^۳ در لیدن چاپ شده است. اصطخری این کتاب را بر اساس "صورالاقالیم" اثر ابوزید بلخی نوشته است. کتاب دیگری نیز به نام مسالک ممالک به او منسوب است که در سال ۱۲۴۹. ش در لیدن به چاپ رسیده است (صدری‌افشار: همان). اصطخری سفرهای بسیاری کرده و ماوراءالنهر، ایران، جزیره‌العرب، شام و مصر را دیده بود، مسالک و ممالک خود را به زبان عربی نوشت و نخستین رونویس آن را در سال‌های ۳۲۱-۳۱۸. ق زمانی که ابوزید بلخی در قید حیات بود، آماده کرد اما کتابش به‌ویژه در شرق به صورت طومارهایی منتشر شد که مبنای آن رونویس سال ۳۴۰. ق بود (سپهری، ۱۳۸۴: ۳۳۶). با توجه به تقسیم‌بندی مکاتب جغرافیایی در سرزمین‌های اسلامی، محققان اصطخری را به مکتب بلخ نسبت می‌دهند، چنانکه سهم عمده‌ای به اشاعه افکار مکتب بلخ است. با اینکه از زندگی او اطلاع چندانی در دست نیست ولی به نظر می‌رسد مسافرت‌های زیاده کرده و حاصل تجارب خود را در کتاب مسالک و ممالک خود آورده است (قرچانلو، ۱۳۸۵: ۳۶).

اصطخری مانند دیگر جغرافی‌نویسان مکتب کلاسیک (بلخ)، فقط از توصیف جهان اسلام سخن می‌راند و آن را به ۲۰ اقلیم تقسیم می‌کند، اما نه به معنی خاص اقلیم، یعنی کمربندی که شامل تعدادی از درجات عرض است بلکه به معنای مناطق جغرافیایی وسیع یا نواحی. به دنبال گفتگوی عمومی از ربع معمور و مساحت آن و دریاها از جزیره‌العرب، دریای فارس یا اقیانوس هند، مغرب یا

1- j. H. Moeller

2- Gotha

3- de Goejc

اندلس و سیسیل، مصر و شام، دریای روم، جزیره و عراق، ایران جنوبی، هند، ایران مرکزی و شمالی، ارمنستان، آذربایجان و دریای خزر سخن می‌گوید و با توصیف ماوراءالنهر کتاب را به پایان می‌برد. وی اطلاعاتی از مرزها، شهرها، مسافت‌ها و راه‌های ارتباطی به دست می‌دهد و دربارهٔ محصولات، تجارت، صناعت و اقوام و ملل توضیحات مفصل دارد. بیشتر توضیحات وی از سرزمین‌هایی است که دیده و گاه توضیحات مختصر و با اهمیتی دارد. برای مثال به عنوان نمونه باید اشاره کرد که هرچند اصطخری دربارهٔ "سیسیل" مطالب اندک می‌گوید اما به گفته آماری، بسیار پرمغز است. چنان که دربارهٔ جزیره قلال واقع در دریای مدیترانه دور از سواحل فرانسه نیز چنین است. اطلاعات اصطخری از صقلاییان کم و پراکنده است اما بی‌ارزش نیست. روایت وی از قوم خزر مورخان را با مشکلاتی مواجه کرده است (سپهری: ۳۳۷-۳۳۶).

از متن عربی مسالک و ممالک ترجمه‌های در خور اهمیت به زبان فارسی در دست داریم که به احتمال قوی در قرون پنجم یا ششم هجری به زبان فارسی نقل شده است. زیرا نشانه‌های کافی بر قدمت ترجمه از سبک متن و شیوه لغات آن به دست می‌آید و هرگونه احتمال تردید نسبت به کهنگی ترجمه سست می‌شود. ترجمهٔ فارسی کتاب اصطخری در مقام مقایسه، کاملاً موافق و مطابق نیست. در بسیاری از موارد مترجم جملات و مطالبی را حذف و کسر کرده و در مواردی هم جمله‌ها و عباراتی بر آن افزوده است (افشار، ۱۳۴۰: ۱۲). ترجمه کتاب را در یک نسخهٔ جدیدنویس به خواجه نصیرالدین طوسی (متوفی ۶۷۲. ق) و در نسخهٔ جدیدنویس دیگر به ابوالحسن محمدبن سعدبن محمد النخجوانی معروف به ابن‌ساوجی نسبت داده‌اند. با توجه به نثر کهن کتاب و استعمال لغات کهنه، مقایسه این ترجمه با سایر آثار خواجه نصیر، عدم اشاره مآخذ قدیم ذیل احوال خواجه به این ترجمه باعث می‌شود که این انتساب رد شود. ابن‌ساوجی نیز کاتب این ترجمه در قرن ۱۲ هجری بوده است؛ زیرا یک نسخه خطی ناقص دیگر از این ترجمه در دست است که شاید مربوط به سال‌های ۶۵۰ و ۷۰۰. ق یعنی پیش از "ابن‌ساوجی" بوده و دیگر اینکه به دلیل اشعار سست او در منظومه "دره‌المعالی" نمی‌تواند صاحب این ترجمه باشد (همان، مقدمه: ۱۴-۱۳).

موقعیت جغرافیایی خلیج فارس

واژه خلیج فارس از نظر علمی، تاریخی و عقلی یگانه واژه صحیح آن است که تاکنون در منابع به کار رفته است. موقعیت آن علاوه بر تاریخ و جغرافیا، از قرن‌ها پیش از نظر اقتصادی و بازرگانی همواره برقرار بوده است (خدادادیان، ۱۳۵۵: ۱۰۵ و ۱۱۲). در مجموع هدف دانشمندان جغرافی‌نگار مسلمان و ذکر خلیج فارس در آثار خویش نشان از ارتقای موقعیت جغرافیایی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، ادبی و ... این دریای پر عظمت دارد. چنان‌که در طول تاریخ این دریا؛ ایمنی و

در واقع اختیار این دریا همواره در دست ایرانیان بود و این می‌رساند که این دریا، دریایی پارسی و ایرانی بوده است (امام شوشتری، ۱۳۴۷: ۱۳). البته جغرافی‌نگاران غیرایرانی نیز همواره به خلیج-فارس اشاره داشته و عظمت و بزرگی آن را ستوده‌اند. خلیج فارس همانند دالانی است که با وسعت حدود ۲۳۳ هزار کیلومتر مربع کرانه‌های جنوب و جنوب‌غربی کشور ایران را در بر گرفته و یکی از بازوان اقیانوس هند است. چنان‌که این دریای پارسی در سرتاسر طول تاریخ خاورمیانه شاهراه ارتباطی بین شرق و غرب بوده است (طوبیلی، ۱۳۸۹: ۲۹).

با تعمق در متون جغرافیای ممالک اسلامی از جمله دریاهایی که در قلمرو اسلامی واقع است اشارات فراوانی از سوی جغرافی‌نگاران مسلمان به خلیج فارس شده است که می‌توان به اهمیت این دریا پی برد (شاهین و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۵۳). در ترجمه "مسالک و ممالک" اصطخری در ذکر خلیج-فارس با عنوان "دریای پارس" بیش از ۲۰ بار به آن اشاره کرده است که این نشان از توجه این اثر مهم به خلیج فارس با عنوان دریای پارس بوده و گویای این حقیقت که وی در نگرش خود توجه ویژه‌ای به سرزمین پارسیان داشته است. چنان‌که درباره این دریا چنین روایت می‌کند: «دریای پارس خلیجی باشد از دریای محیط در حد چین و حدود "واق واق" و به هندوستان رسد و آن را به پارس و کرمان باز خوانند و به حکم آن که هیچ ولایت ازین ولایت آبادان تر بر این دریا نیست و به روزگار گذشته پادشاهان پارس بزرگ‌تر و قوی‌تر بوده‌اند و هم در این روزگار مردمان پارس به هر جایی مستولی‌اند از کرانه‌های این دریا» (اصطخری: ۱۰۹).

اصطخری آغاز خلیج فارس را از دریای قلزم که به حدود دیار عرب بر می‌گردد تا عمان می‌داند. چنان‌که وی بعد از اشاره به دریای قلزم این‌گونه وسعت خلیج فارس را برمی‌شمارد: «و چون [قلزم] برابر بطن‌الیمین رسد آن را دریای عدن خوانند تا از عدن بگذرد آنکه دریای زنگ خوانند و زنگبار، تا آن‌گاه کی برابر عمان رسد و سوی پارس آید و اینجا دریا فراخ پهناست ... از عمان برود تا آن‌گاه کی از حدود اسلام بگذرد این دریا و به سرنندیب رسد دریای پارس خوانند و سخت فراخ پهناست» (همان: ۳۴). اصطخری حدود شرقی و جنوبی خلیج فارس را ولایت عرب ذکر می‌کند: «و این دریای پارس به مقدار سه چهار یک از دیار عرب برسد و آن حدود شرقی و جنوبی ولایت عرب است از حد غربی هم در جمله مداد دریای پارس است و دریای پارس بر این دیار می‌گردد.» (همان: ۱۶-۱۵).

مؤلف "نخبة‌الدهر" موقعیت خلیج فارس را چنین آورده است: «یکی از بزرگترین شاخه‌های دریای هند به شمار می‌آید. این دریا اگر چه به دریای هند پیوسته است لیکن در تلاطم و ناآرامی و یا سکون و آرامش مخالف آن است. عمق آب در این دریا ۷۰ یا ۸۰ باع است. طول آن ۴۶۰ فرسنگ و

۱- نام جزیره‌ایست از جزایر هندوستان کویند در آنجا درختی است و چون میوه آن درخت برسد سه مرتبه واق و اق کوید و از درخت افتد بدین جهت آن جزیره را موسوم به واق واق کرده‌اند (شیروانی، بی‌تا: ۵۹۷).

عرضش ۱۸۰ فرسنگ است. مثلثی شکل به سان بادبان کشتی است. یکی از ضلع‌های آن از بصره تا سر جمحه از شهرهای مهره و ضلع دیگرش از بصره تا تیز مکران و ضلع سومش از سر جمحه تا سطح دریا کشیده می‌شود. طول این ضلع اخیر ۵۰۰ میل و طول دو ضلع دیگرش - که از تیز مکران آغاز تا حسا و قطیف در بصره به پایان می‌آید و از آنجا تا سر جمحه می‌پیچد - ۹۰۰ میل است. در آن شهری و مسجد جامعی بس زیبا است» (انصاری دمشقی: ۲۶۰). انصاری دمشقی در جای دیگر اثر خویش، می‌گوید: «در جای دیگر دریای فارس از یک سو به دریای از سه سوی دیگرش به خشکی پیوسته است» (همان: ۲۳۷) و در مرز خلیج فارس در یمن چنین می‌نویسد: «آغاز دریای یمن از سر حد جمحه در مشرق است و آن کوهی پیش روی شهرهای مهره در میان دریاست که از مرزهای دریای فارس به شمار می‌آید» (همان: ۲۵۶). چنان‌که ملاحظه می‌شود مؤلف "نخبه‌الدهر" نیز به مانند اصطخری به عظمت خلیج فارس با عنوان "دریای پارسی" یاد کرده‌اند؛ اشارات آن‌ها به آبادانی، فراخی و پارسی بودن آن در دوره باستان ایرانی_اسلامی بودن آن در دوره اسلامی این دریا است.

کناره‌ها و بنادر مهم خلیج فارس

کناره‌ها و بنادر در حاشیه و سواحل دریاها بیشترین اهمیت را دارند، این موضوع همواره مورد توجه جغرافی‌نگاران مسلمان نیز بوده است که نشان از اهمیت جغرافیایی و تاریخ آن‌ها دارد. در اطراف خلیج فارس کناره‌ها و سرزمین‌ها و بنداری واقع شده‌اند که بیشتر آن‌ها مربوط به سرزمین ایران است که در این مبحث به هر کدام از آن‌ها؛ ابتدا از دیدگاه اصطخری و سپس برای تکمیل مطالب از دیدگاه سایر جغرافی‌نگاران مسلمان و ایرانیان مسلمان خواهیم پرداخت:

خوزستان: اصطخری در شمال این دریا؛ خوزستان و فارس و کرمان را نام می‌برد درباره خوزستان اشاره دارد که حد جنوبی (خوزستان). از عبادان تا روستای واسط مخروط می‌شود، سپس تنگ‌تر شده از آنچه در برابر آن است هم از حد جنوبی از حد عبادان تا دریا بر حد پارس تقویمی هست که در زاویه می‌افتد پس این حد جنوبی به دریا می‌رسد، چنان‌که جانب جنوبی پارس، دریای پارس است (اصخری: ۸۹ و ۹۵). معنی خوزستان؛ شهرهای خوز است که اخواز نیز خوانده می‌شود و به صورت اهواز معرب شده است. این سرزمین هفت بخش دارد: سوق اهواز، سوق دورق یا دورق الفرس، شوشتر، شوش، جندی شاپور، رامهرمز و عسکر مکرّم (انصاری دمشقی: ۲۸۱).

به نوشته ابوالفداء، حد غربی خوزستان، دو منطقه "رستاق واسط" و "دوراسبی" است و حد جنوبی آن از عبادان بر ساحل دریا [دریای فارس] تا مهروبان تا دورق تا حدود فارس است، جنوب شرقی آن حدود فارس و شمال شرقی آن حدود اصفهان است. بلاد جبل ورود طاب، فارس و بلاد جبل و

اصفهان را از یکدیگر جدا می‌سازد، حد شمالی خوزستان حدود صیمره و کرخه و کوه‌های لر و بلاد جبل تا اصفهان است. خوزستان سرزمینی هموار عاری از کوه و پر از آب‌های جاری است، آب‌های سرزمین خوزستان به یکدیگر پیوسته و نزد حصن مهدی به دریا می‌ریزند و چون رودها به دریا پیوسته‌اند در آن‌ها جزر و مد حاصل می‌شود (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۳۵۴). شهرهای فارس از باختر در پس سرزمین‌های کرمان است. مسافت آن‌ها یک صد در پنجاه فرسنگ در طول و عرض است. این سرزمین به هنگام سرما بسیار سرد و به گاه گرما بسی سوزان است... سرزمین فارس پنج بخش است؛ اصطخر، اردشیر جرد، داراب جرد، شاپور و ارجان. (انصاری دمشقی: ۲۷۹-۲۷۸). مستوفی در ذکر ایالت فارس چنین می‌آورد: «ولایت برّ یعنی خشکی فارس در قدیم پنج کوره گرفته‌اند: چون اردشیر خوره و اصطخر و دارابجرد و شاپور خوره و قباد خوره و هر یک چند ولایت و شهر بوده و هست و حدود آن کوره‌ها تا ولایات عراق عجم و خوزستان و لرستان و شبانکاره و بحر فارس پیوسته است» (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۳۶).

درباره کرمان، اصطخری روایت می‌کند: «و در کرمان هیچ دریا ورود بزرگ نیست جز دریای پارس، جز آن خلیج که از دریای پارس سوی هرمز می‌رود آن را را جیر گویند، آبی شور است و کشتی بر آن کار کند» (اصطخری: ۱۳۹ و ۱۴۱). کرمان به گفته قزوینی ولایتی مشهور است که شرق آن به زمین مکران متصل و غربی آن به ولایت فارس است، شمالش خراسان است و جنوبش به دریای فارس منتهی می‌شود. این شهر منسوب به کرمان بن فارس بن طهمورث است (قزوینی، ۱۳۷۳: ۳۰۳).

"انصاری دمشقی" نیز در بیان بنادر و کناره‌های آن به بعضی از آن‌ها می‌پردازد با این که طبق روایت صورالاقالیم «در سواحل این دریا بنادر بسیار است» (صورالاقالیم، ۱۳۵۳: ۴۴). وی در بخش ساحل شمالی خلیج فارس چنین به ذکر کرمان می‌پردازد: «این سرزمین (کرمان). را بندر و لنگرگاهی بر کناره دریای فارس به نام هرمز است که بازرگانان بدانجا می‌آیند و در چادرها خانه‌های نیین^۱ با مردم آنجا به داد و ستد می‌پردازند. خلیجی از دریا به بندر هرمز می‌پیوندد. هرمز آخرین شهر از شهرهای کرمان به شمار می‌آید.» (انصاری دمشقی: ۲۷۷). به گفته قزوینی «کرمان ولایتی است مشهور، شرقی آن به زمین مکران متصل است و غربی آن به ولایت فارس، شمالش خراسان است و جنوبش به دریای فارس منتهی می‌شود. منسوب است به کرمان بن فارس بن طهمورث» (قزوینی: ۳۰۳).

۱- از نی ساخته شده.

سند: اصطخری در بخش شرقی خلیج فارس، در ذکر بلاد "سند" و توابع آن اشاره دارد: «و بعد ازین سند یاد کنیم و بهری از ولایت هند و مکران و طوران و بدهه و جانب شرقی این حدود که یاد کردیم، دریای پارس بود و جانب غربی زمین کرمان و بیابان سیستان و جانت شمالی هندوستان و جانب جنوبی بیابانی کی مکران و نواحی بلوچ باشد و جایی ازین بیابان به دریای پارس دارد و دریا به تقویس بر این حدود می‌گذرد» (اصطخری: ۱۴۶). سند یک صد و بیست هزار آبادی دارد از شهرهای آن و زو است که لاهور نیز خوانده می‌شود و پایتخت این سرزمین در آنجاست. سند همچنین نام رودی است که آن را مهران نیز نامیده‌اند (انصاری دمشقی: ۱۴۷ و ۲۷۵). به نظر می‌رسد سرزمین سند را به مناسبت رودخانه سند نامگذاری کرده‌اند، در زبان سانسکریت معنی "سندو"؛ دریا یا رودخانه بزرگ است. فرهنگ‌نویسان در فرهنگ سانسکریت بر این عقیده‌اند که لفظ "سند" از واژه "سیند" گرفته شده است. زیرا در این فرهنگ سیند به معنی جریان آب است و سند را سندو می‌گویند، یعنی رودخانه‌های که همیشه در حال جریان است (شورمیج، ۱۳۸۸: ۲۹). به نوشته ابوالفداء، "سند" سرزمینی که حد غربی آن کرمان و کویر سجستان، حد جنوبی آن کویر میان کرمان و دریا که دریا در جنوب آن کویر است و حد شرقی آن نیز دریای فارس و حد شمالی آن قسمتی از هند است (ابوالفداء: ۳۹۲). قصبه سند «منصورة» است و از شهرهای «دیل»، «زندریج»، «کدارمایل» و «تنبلی» است (کرمی، ۱۳۶۱: ۷۰۲/۲).

مکران: مکران ناحیه‌ای است که در جنوب بلوچستان و در سواحل شمالی دریای مکران (عمان). قرار دارد و دارای موقعیت جغرافیایی ویژه و همچنین تجارت ممتاز از دیرباز بوده است (فروزانی، ۱۳۹۱: ۱۷۳). در مسالک و ممالک اصطخری چنین آمده «و مکران ولایتی بسیار است، لیکن بیشتر بیابان و قحط و تنگی بود و زبان مردم مکران پارسی بود و مکرانی» (اصطخری: ۱۵۱). در واقع مکران سرزمینی است که به شهرهای کرمان پیوسته است، این عنوان به مکران بن پسر منذر منسوب است که بیشتر سرزمین‌های آن کویر و بیابان‌های بی‌آب و علف است. از شهرهای ساحلی مکران؛ کنان و تیز است که تیز مکران نیز خوانده می‌شود (انصاری دمشقی: ۲۷۶). چنان‌که ابوالفداء اشاره کوتاهی به سرزمین مکران دارد: «آن‌گاه دریا به طرف جنوب و مشرق امتداد می‌یابد تا به سواحل مکران رسد. قصبه مکران تیز است» (ابوالفداء: ۳۳). منطقه باستانی مکران در جنوب شرقی فلات ایران یکی از بخش‌های مهم این سرزمین بود که مرزهای آن از کرمان در غرب تا حدود سند در شرق کشیده شده بود. این ناحیه وسیع از شمال به سیستان و از جنوب به دریای مکران (عمان). محدود بود. ماکا، میکا، موکران، گدروزی، ژدروزی و ... نام‌هایی است که در دوره‌های مختلف تاریخی به این ناحیه اطلاق می‌شده است (غفرانی و شجاع قلعه دختر، ۱۳۹۱: ۱). چنان‌که آمد از دیدگاه اصطخری و دیگر جغرافی‌نگاران آگاهی‌های بسیاری از مکران به دست داده می‌شود.

طوران: طبق اشاره طوران "شهرکی کوچک است، روستاها و شهرهای کوچک درین ناحیه بسیارست..» (اصطخری: ۱۵۱). در واقع زمین طوران و ادی‌ای بین دو کوه به طول سه روز راه با میوه‌های بسیار است. در این سرزمین شهرهای قصدار یا قزدار قرار دارند که بزرگترین شهر آنجاست (انصاری‌دمشقی: ۲۷۶). منطقه‌ای که قزدار قصبه آن است، قزدار از نواحی هند بود که با بست ۸۰ فرسخ و با ملتان ۲۰ مرحله فاصله داشته است قزدار را قصدار نیز می‌خوانند. دیگر شهرهای طوران محالی، کیزکانان و سوره است (ابوالفداء: ۳۹۷؛ اصطخری: ۱۴۷). شناخت طوران و شهرهای آن که در منابع جغرافیای تاریخی مسلمانان آمده است، مهم است.

بدهه: به نوشته اصطخری «بدهه زمینی هامون است در میان طوران و مکران و مولتان» (اصطخری: ۱۵۰). در واقع بدهه منطقه‌ای در سند که بین طوران و منصوره قرار داشت که مسیر عبور آن از منصوره نهر مهران بود. قصبه آن شهر قندابیل است (ابوالفداء: ۳۹۷؛ اصطخری: ۱۴۷). در نخبه‌الدهر نیز درباره این سرزمین آمده است که بدهه در باختر رود مهران است. حتی اشاره شده است که در این سرزمین گروهی از کافران در میان بیشه‌ها و بر کنار برکه‌ها جای دارند که همه در شهر قندابیل گرد می‌آیند (انصاری‌دمشقی: ۲۷۷).

سیستان: در کتاب "البدان"، نوشته یعقوبی، سیستان سرزمینی ارجمند است که شهر بزرگ آن بست است و اهالی آن مردمی از عجم هستند که بیشتر آن‌ها می‌گویند از یمن و از قبیله یمن به آنجا منتقل شده‌اند و نواحی آن مانند خراسان و بلکه بیشتر است جز اینکه از هم گسسته و به بلاد سند و هند پیوسته است و با خراسان برابر و مانند آن است. دیگر نواحی آن جوین، رخج، خشک، بلمر، خواش، زرنج، زالق، سنارود؛ که رودخانه‌های به نام هندمند دارد (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۴۷-۴۶). همچنین اصطخری اشاره دارد «جانب شرقی سیستان بیابان مکران است و زمین سند و بهری از اعمال مولتان و جانب غربی خراسان و جانب شمالی سرزمین هندوستان و جانب جنوبی بیابان سیستان و کرمان و از جانب خراسان و غور و هندوستان و آن حدود تقویمی در می‌گردد و این صورت سیتان است» (اصطخری: ۱۹۲). سرزمین زابلستان با سرزمین سیستان همسایه است. سرزمین سیستان از سوی باختر در پس شهرهای آن است؛ چنان‌که این سرزمین؛ اقلیمی پر از باد و شن است (انصاری‌دمشقی: ۲۸۵-۲۸۴).

مناطق مهم در حاشیه خلیج فارس

در مسالک و ممالک و نخبه‌الدهر در میحث دریای پارس و ذکر خوزستان و کرمان و پارس مناطق آباد و جزایر آن به مناطقی اشاره شده است که به ذکر آن‌ها می‌پردازیم:

صحار: اصطخری بر کرانه دریای پارس آبادان تر و توانگرتر از صحار، هیچ شهری نیست و در این ولایت شهرهای بسیاری وجود دارد که گفته می‌شود اعمال آن ۳۰۰ فرسنگ است (اصطخری: ۲۷). چنان‌که انصاری دمشقی اشاره دارد که این شهر در آغاز بزرگترین شهر عمان، صحار بود که می‌گویند به نام صحار پسر ارم نام یافته شده است. این شهر به دست قرمطیان ویران گردید و پس از آن لنگرگاه قلعات بر کناره دریا ساخته شد (انصاری دمشقی: ۳۳۹). صحار در ساحل دریای فارس واقع شده و قصبه (مرکز). عمان از جانب کوه است (ابوالفداء: ۱۳۷).

خشبات: «و جایگان هست کی آن را خشبات گویند. از عبادان تا آنجا شش میل باشد. آب دجله آنجا به دریا ریزد و آب تنگ شود و کشتی را مخاطره باشد و درین جایگه چوب‌ها فرو برده‌اند و بر آن بنایی ساخته و دیده گاهی ساخته‌اند، کی ناطور آنجا نشینند و به شب آتش کند و تا از دریا راه به وی باز یابند و بدانند کی مدخل دجله کجا است و جایگاه مخوفست. چون کشتی آنجا رسد ترسند کی بشکند از تنگی آب» (اصطخری: ۳۴). خشبات موضعی در دریای فارس در دو فرسنگی عبادان است که برای کشتی‌ها خطرناک است و جایی است که دجله از بغداد به این دریا می‌ریزد (ابن بکران، ۱۳۴۲: ۲۲).

عبادان (آبادان): «و اما عبادان حصارکی است کوچک و آبادان بر کرانه دریا و آب دجله آنجا گرد آید و آن رباطی است که در آن پاسبانان بودند کی دزدان دریا را نگاه داشتندی و آنجا پیوسته این کار را گروهی مترصد باشند» (اصطخری: ۳۶). طبق نوشته حافظ‌ابرو «عبادان شهر کی مختصر است بر شمال دریای فارس بر ساحل بحر، این آب فرات و دجله آنجا که به بحر می‌ریزد به اطراف عبادان محیط شده است، چنان‌که عبادان به مثل جزیره‌ای است و در آنجا کشاورزی و باغ کمتر است. غذای ایشان اکثر گوشت ماهی باشد و او را به عبّاد بن حصین باز خوانند. مردم آن اکثر زاهد و عابد و فقیر باشند و کشتی‌ها که از عراق به طرف فارس رود به جانب مشرق، تا به طرف بحرین و عمان رود به جانب غرب و جنوب، مجموع از این عبّادان گذرد و بر جنوب عبّادان تمام دریاست «لیس وراء عبّادان قریه» از اینجا مثل شده است» (حافظ‌ابرو: ۸۷/۲). عبّادان [آبادان] بر دهانه دجله است که به دریا می‌ریزد و آغاز کرانه آن در سمت بصره، آبادان است. هنگامی که از بصره به دجله حرکت کنی به شهر کی به نام «محرزه» در سمت آبادان می‌رسی که دجله دو شاخه شود، یکی به سوی راست می‌رود و نزدیک کرانه بحرین به دریا می‌ریزد و کشتی‌ها از این راه به بحرین و کرانه‌های عربستان می‌روند، این کرانه به سوی جنوب تا «قطر» و «عمان» و «شحر» و «مرباط و حزموت» و «عدن» پیش می‌رود. شاخه دیگر دجله به سوی چپ رفته در کرانه‌های فارس به دریا می‌ریزد. آبادان در میان این دو شاخه دجله و دریا، یک جزیره است (یاقوت حموی، ۱۳۸۰: ۴۴۰/۱-۴۳۹).

ماهی‌رویان و سینیز: «و این ماهی‌رویان شهرکی کوچک است آبادان و فرضه ارغان(ارجان). باشد و آنچه به آن پیوندد از دریای پارس و بعضی خوزستان. آن‌گاه به سینیز، بزرگتر از ماهی‌رویان است و آن جایگه فرضه همه پارس است»(اصطخری: ۳۶). از شهرهای دیگر فارس شهر ماهیر است که از آنجا آب دریا به سوی بستر دجله جدا می‌گردد تا به عبادان رسد. در حومه‌ی ماهیر، آبادی به نام آسک است و در آن آتشگاهی است که آتش آن شب هنگام از ۲۰ فرسنگی دیده می‌شود(انصاری‌دمشقی: ۲۷۹). ماهیر مورد اشاره انصاری دمشقی همان ماهرویان، مهرویان یا مهرویان ذکر شده در سایر منابع هست. به نوشته همو، از دیگر شهرهای فارس شهر ماهیر است که از آنجا آب دریا به سوی بستر دجله جدا می‌گردد تا به عبادان می‌رسد(همان: ۲۷۹).

طبق روایت مستوفی؛ «مهرویان، پارسیان ماهی‌رویان خوانند. شهری است بر کنار دریا چنانکه موج دریا بر کنارش می‌زند و موضعی چند دیگر از توابع آن است. هوایی گرم و متعفن دارد اما مشرع دریاست چنانکه هر که از راه فارس به راه خوزستان به دریا رود و آنکه از بصره و خوزستان به دریا رود عبورش بر آنجا بود و آنجا جز خرما هیچ میوه‌ی دیگر نبود حاصلش اکثر از کشتی‌ها باشد و آنجا گوسفند کمترست، اما بز بسیارست.»(مستوفی: ۱۵۷). چنان‌که اعتمادالسلطنه هم چنین می‌نویسد که در سواحل دریای فارس در سمت عبادان از شهرهای مشهور، بندر مهرویان است. شاید که بندر دیلم حالیه باشد(اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۳۷/۱ و ۲۹۸). سینیز شهرکی در کنار دریای فارس بوده که حصارکی نیز داشته و درخت خرما دارد و هوای آن گرم و متعفن و حاصل آن کتان و روغن چراغ باشد و اهل آنجا سلیم و زبون باشند(مستوفی: ۱۵۷).

سیراف: "سیراف" قصبه‌ای است که سه منبر دارد و در پارس فرضه(کناره) بزرگ آن است. سیراف شهری بزرگ از اعیان شهرهای پارس است که در آنجا کشت و کشاورزی وجود ندارد و آب از دور برای آن می‌آورند(اصطخری: ۳۶ و ۱۰۰). انصاری‌دمشقی تنها دوبر از سیراف نام می‌برد و بدون هیچ توضیحی آن را از شهرهای ساحلی سرزمین فارس برمی‌شمارد(انصاری‌دمشقی: ۲۳۵ و ۲۳۷). از دیگر اندیشمندان می‌توان به ابن‌بکران اشاره شود وی در ذکر بنادر خلیج فارس تنها به یک بندر آن یعنی سیراف توجه دارد: «سیراف که آن فرضه بزرگ است که کشتی آنجا بر آید و بازرگانان ولایت پارس روند»(ابن‌بکران: ۲۲). سیراف در قدیم شهری بزرگ و پر نعمت و مشرع سفر بحر بوده که در روزگار دیالمه مشرع سفر دریا از آنجا با قیش(کیش). می‌افتاد. هوای آن به غایت گرم و آبش از باران است که در مصانع محافظت نمایند و دو سه چشمه نیز داشته و حاصل آن غله و خرما، مواضع بحیرم و خرشید از توابع آن بوده است(مستوفی: ۱۴۱-۱۴۰).

حصن ابن عماره: «حصنی^۱ استوار است و در همه دیار پارس استوارتر و آبادان تر از آن حصنی نیست و گویند کی خدای تعالی خداوند این حصن را در قرآن یاد کردست، آنجا کی می گوید "و کان ورائهم ملک يأخذ کل سفینه غصباً" (اصطخری: ۳۶). در واقع "حصن ابن عماره" از مناطق گرمسیر در فارس که فاصله آن تا ماهی رویان ۱۶۰ فرسنگ است (همان: ۱۱۷ و ۱۱۹).

هرمز: به نوشته اصطخری، هرمز فرضه کرمان بوده که شهری آبادان بوده و نخل بسیاری داشته و گرمسیر در آن سخت است (اصطخری: ۳۷). هرمز بندر و لنگرگاهی بر کناره‌ی دریای فارس که خلیجی از این دریا به آن می پیوندند. این شهر، آخرین شهر از شهرهای کرمان به شمار می آید که در آن بازرگانان به آنجا آمده و در چادرها و خانه‌هایی که از نی ساخته شده‌اند به داد و ستد می پردازند (انصاری دمشقی: ۲۷۷).

به نوشته مستوفی شهر هرمز بر ساحل دریای فارس قرار گرفته و به غایت گرمسیر است، توسط اردشیر بابکان ساخته شده بود و اکنون از خوف دزدان، ملک قطب‌الدین آن را رها کرده و در دریا به جزیره جرون، شهر دیگری ساخته است. از هرمز کهنه تا آنجا یک فرسنگ است که در آن نخل و نیشکر بسیاری در آن موجود است (مستوفی: ۱۷۲).

دیبل: دیبل شهری آبادان بوده که بازرگانان آنجا جمع شده و این جایگاه، فرضه زمین سند است و زمین سند شامل "منصوره" و ولایت "زطیان" و آنچه به آن می پیوندند تا چین است .. دیبل بر شرق رود مهران قرار گرفته و بر کنار دریا فرضه این ولایت است. کشت‌های آن بی آب صورت می گیرد و این شهر جایگاهی تنگ است، اما برای بازرگانی آنجا مقام می سازند (اصطخری: ۳۷ و ۱۴۹). در ارتباط با این شهر، انصاری دمشقی اشاره دارد که "دیبل" از دیگر شهرهای کناری "سند" است که دیبل نیز گفته می شود. خلیجی از دریای فارس به این شهر وارد می شود که کشتی‌ها از آن می گذرند (انصاری دمشقی: ۲۷۵).

به گفته یاقوت حموی «دیبل با یای دو نقطه زیر و بای تک نقطه. شهری است معروف در کرانه دریای هند. دیبل در اقلیم دوم است درازای جغرافیایی آن از باختر ۹۲ درجه و ۲۰ دقیقه و پهناى جغرافیایی آن از جنوب ۲۴ درجه و ۳۰ دقیقه است. بندرگاهی است که آب رودخانه‌های "لاهور" و "مولتان" در آنجا به دریای شور ریزد.» (یاقوت حموی: ۴۲۳/۲). به نوشته کرمی: «دِیْبِل دریائی است، نزدیک ۱۰۰ دیه پیرامن آن است، بیشتر مردم کافرند، دریا به دیواره‌های شهر برخورد دارد. همه بازرگانان [و مسلمان] اند و به زبان سندی و تازی [هر دو] سخن گویند. بارانداز خوره پردرآمد است [شاخه‌ای از] «مهران» در اینجا به دریا می ریزد.» (کرمی: ۷۰۵/۲). بعد از بلاد تیز

۱- حصن به معنای ارگ، بارو، برج، حصار، دژ، قلعه است.

مکران^۱، ساحل سند است و مصب رودخانه "سند" موسوم به "مهران" در این محل است و شهر دیبل نیز در این جاست و ساحل هند در این حدود تا بلاد بروزی وصل به ساحل سند می‌شود (اعتمادالسلطنه: ۳۱۵/۱).

جزایر خلیج فارس

با این که در حدودالعالم اشاره شده که در دریای پارس جزایر بسیاری وجود دارد ولی در همین اثر بسیاری از این جزیره‌ها معروف نیستند. در این اثر به جزیره‌های لافت و و ال و خارک و دو جزیره کوچک به نام "سقیطرا" اشاره شده است (حدودالعالم، ۱۳۴۰: ۲۱-۲۰). در این خصوص اصطخری به جزایر خلیج فارس پرداخته: «و در بطن این دریا کی نسبت آن خاصه با پارس کردیم، جزیره‌هاست: "لافت" و "اوال" و "خارک" و غیر از آن از جزیره‌هایی کی در آن مردم باشند و آب خوش و کشاورزی و چهار پا» (اصطخری: ۳۵). همچنین می‌گوید: «از جزیره‌های معروف در دریای پارس». می‌توان به "لافت" و "بنی‌کاوان" و "خارک" که ذکر آن رفت اشاره کرد (همان: ۱۰۰). انصاری دمشقی در ذکر جزایر خلیج فارس تنها به چهار جزیره آباد آن؛ "خارک"، "کیش"، "اوال"، "یافت" و یک جزیره به نام "فارس" که به گفته او مأوای دزدان است نام می‌برد که نامی ناشناخته به نظر می‌رسد زیرا در سایر منابع جغرافیایی ذکری از آن نشده است. وی در ادامه روایت می‌کند که: «جزیره‌های سرشناس این دریا که نامشان بر سر زبان بازرگانان روان است، هفت جزیره‌اند که چهار جزیره آن‌ها آبادان است و آن‌ها عبارتند: از جزیره‌ی خارک که پیرامون آن ۲۰ میل است. در آن شهری و مسجد جامعی بس زیبا است.» (انصاری دمشقی: ۲۶۰).

لافت (بنی‌کاوان). : «دیگر جزیره "یافت" است که به نام جزیره‌ی بنی‌کافان شناخته شده است. طول آن ۱۲ مایل و عرضش نه میل است. جزیره‌ای آبادان و مسکونی است. اوال نام جانوری از جانوران دریاست به طول یک صد ذراع یا بیشتر یا کمتر از آن که در کناره‌های این جزیره بسیار یافت می‌شود» (انصاری دمشقی: ۲۶۱). در واقع جزیره "کاوان" (بنی‌کاوان). جزیره‌ای بزرگ و همان جزیره "لافت" است که در دریای فارس میان عمان و بحرین قرار گرفته، از بزرگترین جزیره‌های این دریا و پرجمعیت و دارای روستاها و کشتزارهای زیادی است که اکنون ویران شده است (یاقوت حموی: ۵۳/۲).

در خصوص "اوال" باید گفت که در ساحل عربی مهم‌ترین جزیره مجمع‌الجزایر بحرین است که ذکر آن در فتوحات اولیه اسلامی آمده است (ابن‌بلخی، ۱۳۷۴: ۴۱۹). در واقع جزیره اوال، بحرین

۱- "نیز مکران" «تیز» مکران در کرانه دریای فارس برابر هرمز بود (حموی: ۴۴۰/۱).

گفته می‌شود (فسایی، ۱۳۸۲: ۲۶۲/۱). این جزیره روبروی سرزمین پارس قرار گرفته بود و دارای آبادی‌های بسیاری بود (حدودالعالم: ۲۰). اوایل نام جانوری از جانوران دریاست به طول یک صد ذراع یا بیشتر یا کمتر از آن که در کناره‌های این جزیره بسیار یافت می‌شود (انصاری دمشقی: ۲۶۱).

خارک: "خارک" از جمله جزایر بزرگ در خلیج فارس است که در برابر جایگه (خشبات). جایی است که از آنجا معدن مروارید دارد (اصطخری: ۳۴ و ۱۰۰). به نوشته انصاری دمشقی: «جزیره‌های سرشناس این دریا که نامشان بر سر زبان بازرگانان روان است، هفت جزیره هستند که چهار جزیره آن‌ها آبادان است و آن‌ها عبارتند از جزیره‌ی خارک که پیرامون آن ۲۰ میل است. در آن شهر و مسجد جامعی زیبا وجود دارد (انصاری دمشقی: ۲۶۰). چنان‌که مستوفی نیز درباره‌ی خارک چنین روایت می‌کند: «خارک جزیره ایست فرسنگی در فرسنگی و در آنجا زرع و نخل است و میوه و غله نیکو بود و غوض مروارید آنجا بهتر و بیشتر باشد از دیگر جای و غلبه غوض آنجاست و ازو تا ساحل فرسنگی است و آن را از "کوره‌ی قباد خوره" شمرده‌اند» (مستوفی: ۱۶۶). در حدودالعالم نیز آمده که در این جزیره مروارید مرتفع و با قیمت یافت می‌شود (حدودالعالم: ۲۱-۲۰).

رودها

اصطخری در اشاره به رودهایی که به خلیج فارس می‌ریزند، چندین رود را نام می‌برد ما در مبحث ذیل به رودهای مورد اشاره اصطخری پرداخته و سپس از سایر گفته‌ها و نوشته‌های جغرافی‌نگاران به توضیحات اندکی درباره‌ی آن‌ها اکتفا می‌کنیم:

دجله: قسمت شرقی جلگه‌ی بین‌النهرین رودخانه‌ی دجله نیز از کوه‌های ترکیه سرچشمه گرفته و شاخه‌هایی از آب‌های ایران مانند رودهای "زاب" و "دیاله" بدان افزوده شده و قسمت جلگه‌ی آبرفتی شرقی بین‌النهرین و مرداب حورالعظیم عراق را تشکیل داده که با باتلاق هویزه در ایران پیوند دارد (اقتداری، ۱۳۸۷: ۳۱). طبق روایت اصطخری: «مخرج آب دجله از بالای آمد است در حد مسلمانی» (اصطخری: ۷۵). «و اندک مایه از دجله در حدود ارمینیه رود» (همان: ۱۵۹). یعنی دجله در مسیر مسلمانان حرکت کرده و انشعابی از آن به سوی غیرمسلمانان نمی‌رود. در جای دیگر وی اشاره دارد: «آب دجله بر عبادان گرد آید ... آن‌گاه دجله بگذارد و بر ساحل دریا به ماهی‌رویان رسد به حد پارس» (همان: ۳۶). «و عبادان آن جایگاهست کی دجله به دریا می‌رسد» (همان: ۱۵). محمدبن احمد کرمی، مشهورترین رودهای روان در قلمرو اسلامی را بر می‌شمارد و ابتدا به دجله و فرات پرداخته و چنین اشاره دارد: «دجله چشمه‌ایست که از زیر دژ ذوالقرنین [میان دو کوه آمد] نزدیک دروازه ظلمات در اقلیم اقور بالای موصل بیرون می‌آید. سپس

چند نهر مانند "زاب" او نهری از شهر بلد [بدان در آید، تا به فرات رسد. شاخه‌های نهروان نیز در بغداد بدان ریزد. [درازی‌اش تا آبادان پیرامن ۸۰۰ میل است.] «(کرمی: ۲۸/۱).

فرات: قسمت غربی جلگه‌ی بین‌النهرین که کشور عراق امروز است، از آبرفت رودخانه‌ی "فرات" تشکیل شده و رودخانه‌ی فرات از کوه‌های ترکیه سرچشمه گرفته، پس از آنکه شاخه‌هایی بدان ضمیمه شده به طرف جنوب سرازیر گردید و تا سرزمین کویت آثار آبرفتی خود را باقی گذاشته است (اقتداری: همان‌جا). چنان‌که اصطخری درباره‌ی فرات اشاره دارد «و فرات از روم بیرون آید و از ملطیه بر دو روزه راه و به سمیساط آید و به جسر منیج تا بلس و رقه تا قرقیسیا و رحبه و هیت انبار، اینجا حد فرات منقطع گردد کی سوی جزیره دارد. آن‌گاه بر دست چپ بازگردد تا تکریت بر کناره‌ی دجله و از آنجا تا جزیره بر کرانه‌ی شط توان رفتن. آن‌گاه حدیثه و موصل و جزیره-ی ابن‌عمر تا به آمد رسد. آن‌گاه حد دجله منقطع گردد بر مسافت دور از حد ارمنیه. آن‌گاه به سمیساط پیوندد و باز به آن جایگه رسد کی سر آب فرات گفتیم... آن‌گاه آخر آب فرات به بطایح رسد ... آن‌گاه آب فرات در دجله افتد نزدیک واسط، مقدار یک مرحله. آن‌گاه سواد بصره باشد و بطایح تا عبادان تا ایله حد دریای پارس» (اصطخری: ۱۶ و ۷۶-۷۵).

حافظ‌ابرو به طور اجمالی رودهای دجله و فرات و ریزش آن‌ها به خلیج فارس را این چنین اشاره دارد که آب‌های دجله و فرات چون با هم جمع می‌شوند، از حدود واسط به بطیحات (جای جمع شدن آب). می‌روند که بعد از آن به حدود بصره می‌رسند و از بطیحات نزدیک عبادان به دریای فارس می‌ریزد (حافظ‌ابرو: ۸۴/۲).

طاب و مسن: «رود طاب از کوه‌های سپاهان بیرون آید نزدیک برج و در رود "مسن" اوفتد و این رود هم از حدود سپاهان بیرون آید و به دیه مسن هر دو یکی شوند و تا ارجان بشود زیر پولی که آن را دکان خوانند میان پارس و خوزستان و روستای زم را آب دهد، از آنجا برود به حدود شوشتر به دریا افتد» (اصطخری: ۱۰۷-۱۰۶). طبق اشاره انصاری دمشقی «رود طاب، بخش ارجان که پاره‌ای از این سرزمین ساحلی و پاره‌ای دیگرش بیابانی و بخشی هموار و بخشی کوهستانی است. بر در آن رودی به نام طاب می‌گذرد و بر روی آن پلی است که یکی از شگفتی‌های دنیا به شمار می‌آید. این رود از کوه‌های اصفهان سرچشمه می‌گیرد و به دریای فارس می‌ریزد. پل آن را قباد پسر فیروز بسته است. هنگامی که مردم آمد بدین سرزمین آمدند آن را نوبندگان یعنی بهتر از آمد نام نهادند» (انصاری دمشقی: ۲۷۹). در واقع اشاره انصاری دمشقی درباره‌ی رود طاب کامل‌تر از اصطخری است. درباره‌ی رود مسن باید گفت که تنها اصطخری به آن اشاره دارد و در سایر منابع ذکری از آن به میان نیامده است.

این رود (طاب). از حدود نواحی سمیرم، منبع آن است و در طول مسیر به آن افزوده می‌شود تا به ابتدای ارجان می‌رسد و در زیر پل ثکان بگذرد و روستای ری شهر را آب دهد و به نزدیکی سینیز به دریا می‌ریزد. ولایت ارجان غربی‌ترین ولایت از ولایات پنج‌گانه فارس است و شهر ارجان کرسی آن ولایت، غربی‌ترین مرز آن ولایت و در کنار رود طاب واقع است و در اینجا رودخانه مزبور مرز میان ایالت فارس و خوزستان را تشکیل می‌دهد. خرابه‌های شهر ارجان در چند میلی شمال شهر بهبهان کنونی است که اهالی ارجان به آن شهر کوچ کردند و در نتیجه از اواخر قرن ششم مهم‌ترین شهر این ولایت گردید (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۳۶۱ و ۴۲۸).

رود شیرین: «از کوه دینار بیرون آید به ناحیت بازرنگ، فرزک و جلاد کان را آب دهد به دریا افتد» (اصطخری: ۱۰۷). دربارهٔ این رود باید گفت نهر شیرین از جبل دینار سرچشمه گرفته و از ناحیه بازرنج از حساب سرزمین فارس و به نزدیک گنبد بلغان می‌گذرد و چند ناحیه را آب می‌دهد. مصب آن نزدیک جنبه که طول آن ۷۵ درجه و ۴۵ دقیقه و عرض، ۲۸ درجه و کسری است، در خلیج فارس است. بعضی از نواحی ارجان از این نهر آب می‌ورد (حافظ‌ابرو: ۱۶۲/۱).

رود شادگان (جندی‌شاپور): «از بازرنگ برون آید به تنبوک مورستان^۱ گذرد، روستای زیرانزد و نائین و کهرگان آب دهد و به دست دستقان (رشتقان). پیوندد و به دریا شود» (اصطخری: ۱۰۷). در حدود العالم نیز به این رود با این توصیف اشاره رفته است (حدود العالم: ۴۴). به نظر می‌رسد که انصاری دمشقی از این رود با عنوان جندی‌شاپور یاد می‌کند وی اشاره دارد که رود جندی‌شاپور از کوه‌های اصفهان سرچشمه می‌گیرد و بر آن پلی است طول آن ۵۵۳ متر و سه گام و عرض آن ۱۵ گام است، این رود به دجیل می‌ریزد و با آن یک رود (انصاری دمشقی: ۱۶۹-۱۶۸).

در واقع شادگان (جراحی_فلاحیه). که دارای آب شیرین و گوارایی است، در زمستان و بهار عبور از آن بسیار سخت و دشوار است. این رودخانه پس از شکافتن سرزمین جراحی به نواحی سرزمین شادگان طی راه کرده و دو طرف نواحی رود به وسیله نهرهای منشعب شده به آن سرزمین را آبیاری کرده و بعد از فاصله و مسافت زیاد در میان شهر شادگان گذشته و به رودخانه قبان متصل شده و مازاد آب آن رود به وسیله خور قبان به خلیج فارس می‌ریخته است (میریان، ۱۳۵۲: ۳۲).

رود خوبندان: «از خوبندان بیرون آید و به انبوران و به جلادجان ریزد و به دریا افتد» (اصطخری: ۱۰۷). خوبندان ناحیه‌ای در فارس که دیه‌های بزرگ دارد که در میان شکست‌ها و شیب و بالا‌های خاکین واقع شده است. هوای آن سردسیر و به اعتدال مایل بوده و دارای درخت و انواع میوه

۱- روستای مورستان امروزه در بخش ماربین قرار دارد (جکسون، ۱۳۶۹: ۳۰۱).

به‌ویژه جوز بسیار است. بیشتر غله ساکنان آنجا دیم و اندکی آبی بوده، در آن ولایت نخچیر نیکو وجود دارد، مردم آنجا سلاح و رز و دزد و شبرو هستند (مستوفی: ۱۵۲).

رود رتین: «از خمایگان بالابین خیزد و به زیریان رسد و به رود سابور افتد و از آنجا سوی توج مائها (!). رود و به دریا ریزد» (اصطخری: ۱۰۷). در اکثر منابع جغرافی‌نگاران مسلمان و ایرانی به این رود اشاره ندارند یا اگر دارند عنوانی دیگر را به کار می‌برند که برای ما ناشناخته است.

رود سکان (تیکان): «از روستای رویحان خیزد از دهی که شاذفری (شادافری). خوانند کشت را آب دهد و از آنجا کشت روستای سیاه را آب دهد و از آنجا به کواره و ناحیت خبر و به ناحیت صیمکان و کارزین و باده شل و همه نواحی را آب دهد و پس به دریا افتد و هیچ رود در پارس ازین آبادان تر نیست» (اصطخری: ۱۰۸). به نوشته ابوالفداء این رود از رستاق رویحان از قریه‌ای به نام شاذفری جاری می‌شود و قسمت زیادی از فارس را مشروب می‌سازد و سپس به دریا می‌ریزد. در تمام فارس جایی که آبادانی‌اش از شهرها و بلاد اطراف این رود، بیشتر باشد، نیست (ابوالفداء: ۸۰-۷۹).

رود تیرزه (مروه): «از ناحیت دارجان شاد (سیاه). برون آید و روستای خنیفغان و جورحی را و روستاهای اردشیرخوره را آب دهد و به دریا رسد» (اصطخری: ۱۰۹-۱۰۸). در اکثر آثار جغرافی‌نگاران مسلمان و ایرانی به این رود اشاره نشده است.

شگفتی‌ها و عجایب خلیج فارس

در طول تاریخ "خلیج فارس" از دریا‌های شگفت‌انگیز و عجیب به‌شمار می‌رفته است؛ ولی در این مقوله تنها از دیدگاه اصطخری به ذکر چند شگفتی اشاره خواهد شد. ابتدا در ذکر شگفتی‌های خلیج فارس ابتدا باید سخن "مسعودی"، مورخ و جغرافی‌دان بزرگ مسلمان، را درباره این دریا ذکر نماییم. به قول این مورخ و جغرافی‌نگار؛ خلیج فارس دریایی که به سمت سرزمین چین امتداد دارد، ابتدای آن از سرزمین عرب و دریای فارس تا سرزمین چین کشیده شده است؛ و آن دریایی است تنگ که کان‌های مروارید دارد. گفته‌اند در آن دوازده هزار و هشتصد جزیره است و در آن دریا مروارید یافت می‌شود، در این دریا گردابی است که آب در آن می‌چرخد و هرگاه کشتی‌ای در آن فرو افتد آن قدر در آن می‌چرخد تا غرق و نابود شود. در این دریا شگفتی‌های بسیار و صورت‌های پراکنده و ماهیان رنگین وجود دارد و طول برخی از آن‌ها تقریباً به صد ذراع و دویست باع و کمتر و بیشتر می‌رسد که یکدیگر را می‌خورند (مسعودی، ۱۳۷۰: ۳۹-۳۸).

شیب‌های تند: «و در این دریا شیب‌ها بسیارست و بازگشت‌های سخت دشوار و از همه سخت‌تر آن است که نزدیک جنبه و بصره است و آن جایگه هور جنبه خوانند جایی مخوف باشد» (اصطخری: ۳۴). انصاری دمشقی در این باب اشاره دارد «دانشمندان گویند: دریای فارس

دریایی خجسته، امن و بسیار پر خیر و برکت است و همواره مسافران بر روی آن در آمد و شدند. تلاطم و طوفان این دریا از دریا‌های دیگر کمتر است.» (انصاری دمشقی، ۱۳۸۲: ۲۶۰). چنان که در احسن‌التقاسیم محمدبن احمد کرمی بدین امر اشاره رفته است که این دریا از عمان تا آبادان کم پهنا است و مسافر راه خود را گم نمی‌کند (کرمی: ۲۶/۱).

جزر و مد: «و این دریا مد و جزر باشد در شبانروزی دوبار از حد قلزم (سرخ). تا حد چین، چندان کی رسد و دریای مغرب و دریای روم و هیچ دریا را مد و جزر نیست جز این دریای پارس را و این چنان است کی آب مقدار ده گز بالا گیرد و باز هم به اندازی نخستین باز شود» (اصطخری: ۳۴-۳۵). درباره جزر و مد خلیج فارس انصاری دمشقی اشاره دارد «مد و جزر این دریا به هنگام برآمدن ماه و میانه واقع شدن آن در بلندی زمین است» (انصاری دمشقی: ۲۶۰). طبق روایتی از "ابن خردادبه" «گفتند که در دریای فارس هنگام برآمدن ماه (جزر و مد). روی دهد، اما در دریای اعظم در طول سال تنها دو بار رخ می‌دهد؛ یک بار در ماه‌های تابستان و در شمال شرقی که به مدت شش ماه جریان مد برقرار است و در آن هنگام ضلع شرقی دریا در چین از آب لبریز شده و از جانب غربی خالی می‌گردد و بار دیگر در ماه‌های زمستان و در جنوب غربی که به مدت شش ماه جریان مد برقرار است و در این زمان مغرب دریا از آب لبریز و در چین خالی می‌شود.» (ابن خردادبه: ۱۳۶۸: ۵۲).

دریای مسلمان: اصطخری دریای پارس را تنها دریایی می‌داند که تمام آن و سواحلش در سیطره مسلمانان است؛ «و این صفت این دریاست در حدود مسلمانی و آنچه ساحل این دریاست» (اصطخری: ۳۵). در واقع باید گفت که با گرویدن ایرانیان به اسلام این دریا، دریایی مسلمان گشت.

روشنی آب: با این که ابن بکران چنین می‌نویسد که رنگ آب خلیج فارس "تیره و سیاه‌رنگ" است و البته قعر آن را به مانند دریای قلزم نمی‌توان دید (ابن بکران: ۱۷). اما اصطخری اشاره دارد «کی در دریای پارس جایی بود که در قعر آب سنگ‌های سپید بتوان دیدن از روشنی آب» (اصطخری: ۱۷۶).

صید مروارید: بر اساس نوشته اصطخری: در خارک مروارید وجود دارد اما وی در ادامه اشاره دارد که «لیکن این مروارید قیمت افزون آرد و گفته‌اند کی در یتیم از این معدن یافته‌اند و به عمان و سرن‌دیب در این دریا معدن مروارید است و جز دریای پارس هیچ جای معدن مروارید نگفته‌اند» (اصطخری: ۳۴ و ۱۰۰). در نخبه‌الدهر نیز در این خصوص اشاره رفته است که (دریای فارس). صیدگاه‌های مروارید نیکو دارد. کآن‌های عمیق، بجاده، یاقوت بنفش، زر، نقره و آهن و عطرهای گوناگون و ادویه در کناره‌های آن بسیار یافت می‌شود (انصاری دمشقی: ۲۶۰). چنان که قزوینی

دربارهٔ صید مروارید در بحرین می‌گویند که بحرین ولایتی میان بصره و عمان است که در کنار دریا واقع شده است. در دریایی هم که در کنار آن ولایت است، مروارید به دست آید که بهترین نوع مروارید است (قزوینی: ۱۲۴). از محققان نیز "رومیلا تاپار" در تاریخ هند اشاره دارد که شهرهای سواحل جنوبی خلیج فارس از هندوستان؛ مس و چوب صندل و چوب ساج و عاج وارد و مروارید، رنگ ارغوانی و پارچه و شراب و خرما و طلا و غلام صادر می‌کردند (تاپار، ۱۳۸۶: ۱۵۳/۱).

نتیجه‌گیری

در متون جغرافیایی که باید آن‌ها را زیرمجموعه "جغرافیای تاریخی" به حساب آورد. با بررسی محدوده این علم می‌توان دریافت که آثار جغرافیایی مسلمانان و همچنین ایرانیان مسلمان در حیطه جغرافیای تاریخی قرار گرفته‌اند. این مؤلفان جغرافی‌نگار در موقعیت، عظمت، نقش و اهمیت و ... خلیج فارس، مطالب سودمند و ارزشمندی اشاره کرده‌اند که هر کدام از آن‌ها اشارات ویژه و با ارزش و با اهمیتی دربارهٔ خلیج فارس نمایان شده است. از جمله آثاری که در این تحقیق به آن اشاره شد "مسالک و ممالک" اثر ابواسحاق اصطخری از پیشگامان علم جغرافیا در میان مسلمانان و ایرانیان مسلمان است و می‌توان از این اثر با عنوان جغرافیای تاریخی نام برد. وی دربارهٔ خلیج فارس به موقعیت، جزایر، رودهایی که به آن می‌ریزند، کناره‌ها و بنادر و ویژگی‌ها و شگفتی‌های آن می‌پردازد که امروزه با بررسی و تعمق در این اثر می‌توان به بازشناسی بسیاری از مناطقی که در دوره اصطخری وجود داشته است، پرداخت. در این تحقیق اشارات "مسالک و ممالک" اصطخری با استفاده از سایر آثار جغرافیایی که قبل و بعد از این اثر نگاشته شده‌اند، تکمیل شد. در مجموع هدف این دانشمند در به کار بردن خلیج فارس در اثر خویش، نشان از ارتقای موقعیت جغرافیایی، تاریخی و به عبارتی جغرافیای تاریخی این دریای پر عظمت دارد که با بررسی آن جایگاه ویژه و ممتاز هر چه بیشتر خلیج فارس اشاره رفت.

منابع

- _ ابن بکران (۱۳۴۲)، محمد بن نجیب، جهان‌نامه، به کوشش محمد امین ریاحی، تهران: تابان.
- _ ابن بلخی (۱۳۷۴)، فارس‌نامه ابن بلخی، به تحقیق و تصحیح منصور رستگار فسایی، شیراز، بنیاد فارس‌شناسی.
- _ ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله (۱۲۶۸)، مسالک و ممالک، ترجمه سعید خاکرند، بیروت، دار صادر افسس لیدن.
- _ ابوالفداء (۱۳۴۹)، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- _ اصطخری، ابواسحق ابراهیم (۱۳۴۰)، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- _ احمدوند، عباس (۱۳۸۸) "تأملی در آموزش و پرورش جغرافیای تاریخی در ایران"، فصلنامه تاریخ اسلام، سال ۱۰، شماره ۴، شماره مسلسل ۴۰، زمستان، صص ۶۳-۴۱.
- _ اعتمادالسلطنه (۱۳۶۷)، محمدحسن بن علی، مرآة البلدان، جلد یکم، تهران: دانشگاه تهران.
- _ انصاری دمشقی، شمس الدین محمد بن ابی طالب (۱۳۸۲) نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر، ترجمه سید حمید طبیبیان، تهران: اساطیر.
- _ امام شوشتری، سید محمد علی (۱۳۴۷) "دریای مکران و پارس؛ یا دریای عمان"، بررسی‌های تاریخی، شماره ۲، سال ۳، صص ۱۸-۳.
- _ بیکر، ال. اچ. (۱۳۹۲) جغرافیا و تاریخ؛ پیوند مرزها، ترجمه مرتضی گودرزی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- _ پورآرین، فؤاد (۱۳۸۶) "درآمدی بر پیشینه‌ی تاریخی نام خلیج فارس"، جغرافیا؛ نشریه علمی-پژوهشی انجمن جغرافیایی ایران، دوره جدید، سال ۵، شماره ۱۲ و ۱۳، بهار و تابستان ۱۳۸۶، صص ۲۰۲-۱۸۷.
- _ تاپار، رومیلاد (۱۳۸۷) تاریخ هند، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، قم، نشر ادیان.
- _ تهامی، غلامرضا (۱۳۸۶) فرهنگ اعلام تاریخ اسلام، جلد دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار. چاپ دوم.
- _ جکسون، آبراهام و النتاین و یلیامز (۱۳۶۹) سفرنامه جکسن؛ ایران در گذشته و حال، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای تهران: خوارزمی. چاپ سوم.
- _ حافظ‌ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۷۵) جغرافیای حافظ‌ابرو، جلد سوم، تهران: میراث مکتوب.
- _ حدود العالم من المشرق الی المغرب (۱۳۴۰)، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: دانشگاه تهران.
- _ خدادادیان، اردشیر (۱۳۵۵) "پژوهشی درباره‌ی پیشینه‌ی خلیج فارس"، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره ۱۰، اسفند ۱۳۵۵، صص ۱۰۵ تا ۱۱۴.
- _ سپهری، محمد (۱۳۸۴) متون تاریخی و جغرافیایی به فارسی، تهران: سمت.
- سپهوند، اسماعیل و شبنم جهان‌میر (۱۳۹۵) "بررسی ابعاد گستردگی جغرافیای تاریخی بر جغرافیا و تاریخ با تکیه بر مسالک و ممالک اصطخری"، فصلنامه پارسوا، سال ۱۵، شماره ۳، پاییز، صص ۴۳-۲۷.
- _ سپهوند، اسماعیل و مسعود آدینه‌وند (۱۳۹۵) "بررسی جغرافیای تاریخی خلیج فارس از منظر جغرافی-نگاران مسلمان با تکیه بر تقویم‌البلدان"، همایش ملی میراث مشترک زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی و عربی

۴۲ بررسی خلیج فارس از نگاه جغرافیای تاریخی مسلمانان؛ مطالعه موردی..

- در حوزه خلیج فارس، انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خلیج فارس، دانشکده ادبیات و علوم انسانی بوشهر، ۲۷-۲۸، بهمن، صص ۱۷-۱.
- _ شاهین، مهدی، اسماعیل سپهوند و زهرا حسینی بلداجی، (۱۳۹۵) "بررسی جغرافیای تاریخی خلیج فارس از دیدگاه ابن بکران"، یازدهمین همایش ملی و نخستین همایش بین‌المللی علمی_فرهنگی خلیج فارس، مرکز گردشگری علمی_فرهنگی دانشجویان ایران، جزیره کیش، ۱۵ اردیبهشت ماه، صص ۱۶۳-۱۵۳.
- _ شیروانی، زین‌العابدین بن اسکندر، (بی‌تا) *بستان‌السیاحه*، تهران: سنایی، بی‌تا.
- _ شورمیچ، مهتاب، (۱۳۸۸) تاریخ هند از باستان تا حمله مغول؛ جدول گاهشماری و تبارشناسی، تهران: امتحان.
- _ صدری افشار، غلامحسین، (۱۳۴۵) تاریخ در ایران؛ شرح احوال و معرفی آثار مورخان و جغرافی‌دانان ایران، تهران: ابن‌سینا.
- _ صور الأقالیم (هفت کشور) (۱۳۵۳) به تحقیق و تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایرانی.
- _ فروزانی، سیدابوالقاسم، (۱۳۹۱) "جغرافیای تاریخی مکران"، پژوهش‌های علوم تاریخی، تهران: دانشگاه تهران: دوره چهارم، شماره اول، بهار و تابستان، صص ۱۸۹-۱۷۳.
- _ فسایی، حسن بن حسن، (۱۳۸۲) *فارسنامه ناصری*، جلد یکم، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
- _ قائم‌مقامی، جهانگیر، (۱۳۵۱) "بحثی درباره‌ی مفهوم جغرافیای تاریخی"، بررسی‌های تاریخی، سال ۷، شماره ۳، شماره مسلسل ۴۰، مرداد_ شهریور، صص ۲۲-۱۵.
- _ قرچانلو، حسین، (۱۳۸۵) *جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی*، جلد یکم، تهران: سمت، چاپ دوم.
- _ قزوینی، زکریا بن محمد، (۱۳۷۳) *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه میرزا جهانگیر قاجار، تهران: امیرکبیر.
- _ طولی، عزیز، (۱۳۸۹) "خلیج همیشه فارس"، ماهنامه سراسری تخصصی، آموزشی، پژوهشی، تحلیلی پادنگ، سال ۷، شماره‌های ۷۶ و ۷۷، صص ۳۰-۲۹.
- _ غفرانی، علی و راضیه شجاع قلعه دختر، (۱۳۹۱) "جغرافیای تاریخی سرزمین مکران"، اولین همایش ملی توسعه سواحل مکران و اقتدار دریایی جمهوری اسلامی ایران، دانشگاه دریانوردی و علوم دریایی چابهار، بهمن، صص ۱۰-۱.
- _ کرمی، محمدبن احمد، (۱۳۶۱) *أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم*، ترجمه علی نقی منزوی، جلد یک، تهران: شرکت مولفان و مترجمان.
- _ کسروی، احمد، (۱۳۸۴) *تاریخ پانصد ساله خوزستان*، تهران: دنیای کتاب.
- _ گلکه، لیونار، (۱۳۷۹) "مبانی نظری جغرافیای تاریخی"، ترجمه محمدجعفر جباری، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، فروردین، صص ۳۸-۲۴.
- _ گلکه، لیونار، (۱۳۷۹) "مبانی نظری جغرافیای تاریخی؛ درک تاریخی در جغرافیا یک رویکرد آرمانگرا، بخش دوم"، ترجمه محمدجعفر جباری، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، اردیبهشت، صص ۵۲-۴۲.
- _ لسترنج، گی، (۱۳۷۷) *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

فصلنامه مطالعات فرهنگی و سیاسی خلیج فارس

- _ مستوفی، حمدالله، (نزهةالقلوب، به اهتمام محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابخانه طهوری.
- _ مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۳۵۶) مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- _ معیری، هایده، (۱۳۸۶) "جغرافیا به مثابه‌ی یک سند تاریخی"، پیک نور، سال ۵، شماره ۱۸، تابستان، صص ۱۵۶-۱۳۷.
- _ میریان، عباس، (۱۳۵۴) جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، تهران: کتابفروشی مصطفوی بوذرجمهری.
- _ یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله، (۱۳۸۰) معجم البلدان ترجمه علی نقی منزوی، جلد یکم، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).
- _ ودیعی، کاظم، (۱۳۴۸) "رابطه جغرافیا با تاریخ"، بررسی‌های تاریخی، سال ۴، شماره ۱، شماره مسلسل، فروردین _ اردیبهشت، صص ۲۰۰-۱۹۱.
- _ یعقوبی، احمد بن اسحاق، البلدان، (۱۳۵۶) الیعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی..